

سپهر سپهر

مجموعه سروده‌ها



تابستان ۱۳۹۸

سپهر
سپهر

فهرست

کتاب اول: مرگ رنگ سال ۱۳۳۰

۲۱	در قیر شب.....
۲۳	دود می‌خیزد.....
۲۵	سپیده.....
۲۷	مرغ معما.....
۲۹	روشن شب.....
۳۱	سراب.....
۳۳	رو به غروب.....
۳۵	غمی غمناک.....
۳۷	خراب.....
۳۹	جان گرفته.....
۴۱	دل سرد.....
۴۳	دره خاموش.....

۴۵	دنگ.....
۴۸	نایاب.....
۵۰	دیوار.....
۵۲	مرگ رنگ.....
۵۴	دریا و مرد.....
۵۶	نقش.....
۵۹	سرگذشت.....
۶۱	وہم.....
۶۲	با مرغ پنہان.....
۶۴	سرود زھر.....

کتاب دوم: زندگی خواب‌ها..... سال ۱۳۳۲

۶۹	خواب تلخ.....
۷۱	فانوس خیس.....
۷۴	چہنم سرگردان.....
۷۶	یادبود.....
۷۹	پردہ.....
۸۱	گل کاشی.....
۸۴	مرزگمشدہ.....
۸۶	پاداش.....
۸۸	لولوی شیشہ‌ها.....
۹۱	لحظہ گمشدہ.....
۹۳	باغی در صدا.....
۹۵	مرغ افسانہ.....

۱۰۱	نیلوافر.....
۱۰۳	برخورد.....
۱۰۵	سفر.....
۱۰۷	بی پاسخ.....

کتاب سوم: آوار آفتاب..... سال ۱۳۴۰

۱۱۳	بی تار و پود.....
۱۱۵	طنین.....
۱۱۷	شاسوسا.....
۱۲۳	گل آینہ.....
۱۲۸	ہمراہ.....
۱۳۰	آن برتر.....
۱۳۲	روزنہ‌ای بہ رنگ.....
۱۳۴	ای نزدیک.....
۱۳۶	غبار لیخند.....
۱۳۸	فرا تر.....
۱۴۰	شکست کرانہ.....
۱۴۲	دیاری دیگر.....
۱۴۴	کو قطرہ و ہم.....
۱۴۶	سایبان آرامش ما، ماییم.....
۱۴۹	پرچین راز.....
۱۵۱	آوای گیاہ.....
۱۵۳	میوہ تاریک.....
۱۵۵	شب ہم آہنگی.....

چشم تماشا..... ۳۵۸
 پرورده گل‌ها..... ۳۵۹
 نقش برگ‌ها..... ۳۶۰
 موج بی آرام..... ۳۶۱
 آهنگ باران..... ۳۶۲
 پیداتر از دیده‌ها..... ۳۶۳
 اسرار پنهان..... ۳۶۴
 نگارستان غم..... ۳۶۵
 گذر خواب..... ۳۶۶
 یک چیز..... ۳۶۸
 زاغ سپید..... ۳۷۰
 دمی باید..... ۳۷۳
 طنین..... ۳۷۴

..... زندگی سهراب.....

..... ۳۷۹..... مروری کوتاه بر زندگی سهراب.....

..... معنی برخی لغات.....

..... ۳۸۹..... لغت‌نامه.....

مرگ رنگ

اولین نوبت چاپ
 ۱۳۳۰

دیوار سایه‌ها شده ویران.
دستِ نگاه در افق دور
کاخی بلند ساخته با مرمرِ سپید.

مرغِ معما

دیر زمانی است روی شاخهٔ این بید
مرغی بنشسته کو به رنگ معماست.
نیست هم آهنگ او صدایی، رنگی.
چون من در این دیار، تنها، تنهاست.

گرچه درونش همیشه پر ز هیاهوست،
مانده بر این پرده لیک صورت خاموش.
روزی اگر بشکند سکوتِ پر از حرف،
بام و در این سرای می‌رود از هوش.

راه فرو بسته گرچه مرغ به آوا،
قالب خاموش او صدایی گویاست.
می‌گذرد لحظه‌ها به چشمش بیدار،
پیکر او لیک سایه - روشن رویاست.

هر دم این بانگ برآرم از دل:
وای، این شب چقدر تاریک است!

خنده‌ای کو که به دل انگیزم؟

قطره‌ای کو که به دریا ریزم؟

صخره‌ای کو که بدان آویزم؟

مثل این است که شب نمناک است.

دیگران را هم غم هست به دل،

غم من لیک، غمی غمناک است.

فرسود پای خود را چشمم به راه دور
تا حرف من پذیرد آخر که: زندگی
رنگ خیال بر رخ تصویر خواب بود.

دل را به رنج هجر سپردم، ولی چه سود،

پایان شام شکوهام

صبح عتاب بود.

چشمم نخورد آب از این عمر پر شکست:

این خانه را تمامی پی روی آب بود.

پایم خلیده خار بیابان.

جز با گلوی خشک نکوبیده‌ام به راه.

لیکن کسی، ز راه مددکاری،

دستم اگر گرفت، فریب سراب بود.

خراب